

Examining the Phenomenon of Violence Against Children in Qajar Iran Based on Johan Galtung's Theory (A Case Study of Foreign Travelogues from the Qajar Era)¹

Aisan Nasiri Ghazani², Mohammad Salmasizadeh³

Abstract

Violence against children is a historical phenomenon observed not only in Iranian society but across all societies and historical periods. Despite the varied and scattered definitions of violence, it can be understood as any form of physical, emotional, or psychological harm inflicted upon an individual, with specific consequences. In Qajar-era Iran, violence against children emerged from a complex interplay of factors rooted in the political, economic, social, and cultural structures of the time. Thus, the main purpose of the present study was to investigate the factors contributing to violence against children and its various manifestations in the Qajar period, based on Johan Galtung's theory of violence. This research adopts a descriptive-analytical approach, utilizing library-based data collection. Findings from foreign travelogues of the

1. This article is derived from the author's doctoral dissertation entitled "*Examining the Phenomenon of Violence Against Children in Qajar Iran Based on Johan Galtung's Theory (A Case Study of Foreign Travelogues from the Qajar Era)*" at the University of Tabriz.

2. Ph.D. Candidate in Iranian History (Islamic Period), Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. (Corresponding Author) aisannasiri@yahoo.com

3. Associate Professor, Department of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

Received: Feb 12, 2025 - Accepted: July 23, 2025



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

Qajar era revealed different forms of violence against children, including direct, structural, and cultural violence. Direct violence included child massacres and physical punishment, which were prevalent in both society and families. Structural violence manifested itself through poverty, lack of access to education, healthcare, and other basic necessities for children. Meanwhile, cultural violence was evident in the institutionalization of values and norms that legitimized discrimination and the humiliation of children in the Qajar society.

Keywords: Violence, Johan Galtung, Children, Foreign travelogues of the Qajar era.



بررسی و واکاوی پدیده‌ی خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه‌ی یوهان گالتونگ (مطالعه‌ی موردی سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار)^۱

آیسان نصیری غازانی^۲، محمد سلماسی‌زاده^۳

چکیده

خشونت علیه کودکان پدیده‌ای تاریخی است که نه تنها در جامعه ایران بلکه در همه جوامع و ادوار تاریخی مشاهده می‌شود. با وجود تعاریف گوناگون و پراکنده از خشونت می‌توان گفت که خشونت هرگونه آسیب جسمی، روحی و روانی به فرد تلقی می‌شود که دارای آثار و نتایج خاص خود است. در جامعه عصر قاجاری نیز پدیده خشونت علیه کودکان با تأثیر متقابل پیچیده‌ای از عوامل مختلف شکل گرفت که ریشه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار داشت؛ بنابراین مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی عوامل شکل‌گیری خشونت علیه کودکان و گونه‌های مختلف آن در

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری تخصصی دانشجوی با عنوان «بررسی و واکاوی پدیده خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه یوهان گالتونگ (مطالعه موردی سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار)» در دانشگاه تبریز است.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول) aisannasiri@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.
msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۴ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

عصر قاجار با اتکا به نظریه خشونت یوهان گالتونگ است. این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با شیوه گردآوری اطلاعات و داده‌های کتابخانه‌ای انجام می‌گیرد. یافته‌های پژوهش از میان سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار، نشان‌دهنده وجود گونه‌های مختلف خشونت علیه کودکان در دوره قاجار اعم از مستقیم، ساختاری و فرهنگی است. خشونت مستقیم شامل قتل عام کودکان و تنبیه بدنی می‌شد که در جامعه و خانواده‌ها رواج داشت. خشونت ساختاری نیز در قالب فقر، نداشتن دسترسی به آموزش و بهداشت مناسب و سایر امکانات اولیه برای کودکان تجلی می‌یافت؛ از سوی دیگر خشونت فرهنگی نیز با نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهایی که به تبعیض و تحقیر کودکان مشروعیت می‌بخشید در جامعه عصر قاجار قابل مشاهده بود.

واژه‌های کلیدی: خشونت، یوهان گالتونگ، کودکان، سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار.

۱. مقدمه

به گواهی نوشتارهای متعدد، در ادوار مختلف تاریخ ایران انواع خشونت وجود داشت. این خشونت‌ها به شکلی گسترده در بین طبقات و اقشار مختلف جامعه ایران از خاندان حکومتگر گرفته تا عامه مردم جریان داشته است؛ یکی از گروه‌هایی که همواره در معرض اشکال مختلف خشونت قرار می‌گرفتند، کودکان بودند. گستردگی این پدیده در جامعه عصر قاجار را می‌توان از مطالبی که سفرنامه‌نویسان در آثار خود بازتاب داده‌اند درک کرد. در این سفرنامه‌ها بخش‌های گوناگونی از زندگی کودکان عصر قاجار از قبیل قتل عام کودکان، کودکان کار، آموزش کودکان، بهداشت کودکان و نظایر آن منعکس شده است. طبق بررسی‌ها خشونت در جامعه عصر قاجار علیه کودکان چه در ابعاد گسترده شامل قتل و کشتار کودکان و چه در ابعاد کوچک‌تر شامل استثمار و محرومیت از نیازهای اساسی انسان (خوراک و پوشاک) وجود داشت. مطالعه روند و سیر تاریخی پدیده خشونت علیه کودکان در دوره قاجار و دلایل آن بخش مبهم و تاریکی است که تاکنون چندان مورد بررسی موشکافانه قرار نگرفته است؛ لذا در پژوهش حاضر سعی

شد پدیده خشونت علیه کودکان در این دوره با تکیه بر نظریه خشونت یوهان گالتونگ و انواع مختلف آن اعم از مستقیم، ساختاری و فرهنگی همراه با ذکر مصادیق و نمودهای آن از دیدگاه سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار بررسی شده و سؤالات زیر پاسخ داده شوند:

- عمده‌ترین مصادیق و نمونه‌های خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار بر اساس نظریه یوهان گالتونگ و از دید سفرنامه‌های خارجی عصر قاجاری کدام‌اند؟
- چه عواملی در شکل‌گیری و تداوم خشونت‌ها علیه کودکان در ایران عصر قاجار تاثیرگذار بوده‌اند؟

درباره پیشینه پژوهش می‌توان گفت که تاکنون پژوهشی مستقل و مبنی بر گونه‌های مختلف خشونت علیه کودکان در دوره قاجار صورت نگرفته است، اما در برخی از تحقیقات به صورت غیرمستقیم از خشونت‌هایی سخن به میان آمده است؛ از جمله این تحقیقات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

تقی آزاد ارمکی و مریم شعبان در پژوهشی با عنوان «کودک موضوع بهداشت و سلامت در ایران: تحلیلی تاریخی از دوران قاجار» (۱۴۰۰) بیان می‌کنند که وقوع بیماری‌های واگیردار در ایران دوره قاجار باعث مرگ گسترده کودکان ایران و در نتیجه کاهش جمعیت شد تا اینکه بعدها با گسترش طب نوین و توجه بیشتر به سلامت و بهداشت کودکان ایران نخستین شوراها و مجامع در حمایت از سلامت کودکان شکل گرفت. زهرا علیزاده و سمیه حمیدی نیز پژوهشی تحت عنوان «واکاوی پدیده خشونت و کنش‌های خشونت‌آمیز در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه اسلاوی ژیزک» (۱۴۰۳) انجام داده‌اند. در این پژوهش به بررسی مصادیق و نمودهای خشونت در ساختار جامعه قاجار اعم از فردی، گروهی و خانوادگی پرداخته شده است. جمشید روستا و فائزه شجاعی‌نیا نیز پژوهشی تحت عنوان «بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های خارجیان عصر قاجار» (۱۳۹۹) انجام داده‌اند که در این پژوهش تنها به بررسی یکی از عوامل خشونت علیه کودکان از جمله تنبیه بدنی در مکتب‌خانه‌ها علیه کودکان پرداخته‌اند. مسعود نوری نیز در پژوهشی با عنوان «خشونت خانگی علیه کودکان» (۱۳۸۶) سعی کرده است تا دلایل مختلف خشونت علیه کودکان از جمله

مشکلات اقتصادی، مشکلات خانوادگی و ترویج خشونت توسط برخی رسانه‌ها را بیان کرده و در جهت مبارزه با آن راه‌حلهایی ارائه دهد؛ بنابراین با وجود پژوهش‌های چندی که در رابطه با خشونت در عصر قاجار انجام گرفته‌اند، هیچ‌کدام به بررسی و تحلیل خشونت علیه کودکان و به ویژه اشکال و مصادیق آن در عصر قاجار نپرداخته‌اند؛ در حالی که در پژوهش حاضر سعی بر این است به این موارد بپردازیم.

۲. مبانی نظری

بررسی پدیده خشونت مستلزم تبیین چهارچوب نظری آن است. پدیده خشونت توسط طیف وسیعی از نظریه‌پردازان سیاسی، اجتماعی و روان‌شناسی از جمله هابز^۱، مارکس^۲، دورکیم^۳، وبر^۴، فروید^۵، فوکو^۶، گیدنز^۷، ژیزک^۸ و بسیاری دیگر مورد توجه قرار گرفته است. این نظریه‌پردازان معمولاً خشونت را استفاده از زور فیزیکی یا کلامی برای آسیب‌رساندن به دیگران تعریف می‌کنند و به پدیده خشونت در شکل‌های گوناگون اعم از آشکار و پنهان، فیزیکی یا کلامی، فردی و اجتماعی می‌پردازند. فوکو از جمله اندیشمندانی است که تبیین دقیقی از رابطه خشونت و قدرت به دست می‌دهد. از نظر او همه اشکال خشونت برآمده از قدرت و در خدمت آن هستند. نظریه «سرکوب»^۹ هرچند پیش از او توسط فروید، رایش^{۱۰} و مارکوزه^{۱۱} طرح شده بود، اما هنر فوکو در تبیین ارتباط این فرضیه با قدرت بود. فوکو با بسط این نظریه نشان داد که چگونه گفتمان‌های قدرت از مکانیسم‌های سرکوب استفاده می‌کنند و سرکوب تنها به حذف فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه نظام‌های موجود خود به ابزاری برای اعمال خشونت تبدیل می‌شوند (Foucault, 1980: 3-7)؛ همچنین فوکو با طرح مفهوم «بدن زیست‌مند»^۱

-
1. Hobbs
 2. Marx
 3. Durkheim
 4. Weber
 5. Freud
 6. Foucault
 7. Giddens
 8. Žižek
 9. Repression
 10. Reich
 11. Marcuse

زیست‌مند^۱ نشان می‌دهد که بدن انسان به عرصه‌هایی برای اعمال قدرت تبدیل شده است. رابطه سه گانه بدن، قدرت و خشونت در تمام سطوح حیات اجتماعی قابل ردیابی است و نظام‌های سیاسی و اقتصادی از این رابطه برای کنترل اجتماعی بهره می‌برند (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۸: ۲۱۲-۲۳۷)؛ بنابراین فوکو با تمرکز بر رابطه قدرت و خشونت نشان می‌دهد که چگونه سازوکارهای قدرت از طریق گفتمان‌ها، نهادها و تکنیک‌های انضباطی، خشونت را طبیعی‌سازی می‌کنند و به آن مشروعیت می‌بخشند؛ اگرچه نظریه فوکو می‌تواند چهارچوبی برای درک پیچیدگی‌های خشونت در جوامع معاصر ارائه دهد، اما با توجه به اینکه تمرکز اصلی این پژوهش بر «خشونت ساختاری»^۲ یوهان گالتونگ^۳ و تحلیل نظام‌های ناعادلانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است در ادامه به بررسی عمیق‌تر ابعاد این نظریه خواهیم پرداخت.

یوهان گالتونگ (تولد ۲۴ اکتبر ۱۹۳۰ - درگذشت ۱۷ فوریه ۲۰۲۴) از جمله تأثیرگذارترین جامعه‌شناسان معاصر نروژی و از صلح‌پژوهان برجسته بین‌المللی است. وی بیش از نیم قرن به مطالعه در حوزه‌های خشونت و صلح پرداخته است و حتی به راه‌اندازی نشریه «پژوهش‌های صلح» نیز کمک کرده است، البته ذکر تمام آثار و تحقیقات گالتونگ در اینجا ممکن نیست، اما فداکاری بی‌وقفه او در جهت ایجاد صلح و از بین بردن خشونت در جهان از همان زمان انتشار اولین کتابش «اخلاق سیاسی گاندی» همراه با سیزده دکترای افتخاری و استادی و یک جایزه نوبل شناخته شده است (Galtung, 2013: 2-33). از نظر گالتونگ خشونت عبارت از «هرگونه توهین و آسیب قابل اجتناب به نیازهای اساسی انسان و در کل نسبت به حیات او» است. خشونت سطح واقعی ارضای نیازها را کمتر از آنچه که بالقوه ممکن است کاهش می‌دهد. خشونت به جسم، روان و روح انسان آسیب می‌رساند و در نهایت زخم‌های عمیقی بر جای می‌گذارد که به سختی قابل التیام است (Ibid: 35).

گالتونگ اعمال «محدودیت و محرومیت» به نیازهای اولیه و اساسی انسان را عامل و علت اصلی پیدایش خشونت می‌داند. وی ابتدا چند نوع از نیازهای اساسی و اولیه

1. lived body
2. Structural Violence
3. Johan Galtung

انسان را بیان می‌کند که شامل بقا + رفاه + آزادی + هویت + تعادل اکولوژیکی است. وی معتقد است این نیازهای اساسی و اولیه انسان باید تأمین شوند و هرگونه محرومیت و محدودیت در این زمینه عامل اصلی پیدایش خشونت است. نیازهای اولیه و اساسی انسان از دیدگاه گالتونگ عبارت‌اند از:

۱. نیاز به بقا^۱ (در مقابل مرگ و فنا)^۲؛
 ۲. نیاز به سلامتی و رفاه^۳ (در مقابل بیماری و بدبختی)^۴؛
 ۳. نیاز به آزادی^۵ (در مقابل سرکوب)^۶؛
 ۴. نیاز به هویت و شخصیت^۷ (در مقابل بیگانگی)^۸؛
 ۵. تعادل اکولوژیکی^۹ (در مقابل تخریب و نابودی محیط زیست)؛
- بنابراین از نظر گالتونگ، خشونت باعث آسیب‌رساندن و کمبود نیازهای اساسی انسان می‌شود. وی در این زمینه خاطره‌ای را بیان می‌کند که در اوایل سال ۱۹۶۹م که در مرکز مطالعات گاندی در بنارس هند کار می‌کرد اتفاق افتاد. یک روز عصر او روی پشت بام ساختمان نشست و بی‌خانمان‌هایی را دید که در خیابان می‌خوابیدند، کودکانی که از گرسنگی گریه می‌کردند و بیمارانی که منتظر مرگ بودند، بدون اینکه کسی به آنها توجهی کند. او متوجه شد که این یک نوع خشونت به اندازه جنایت یا جنگ خشونت‌آمیز است؛ حتی اگر هیچ‌کس با چوب یا اسلحه عمداً به مردم ضربه نزند و یا شلیک نکند؛ آنها از گرسنگی، بیماری‌های قابل پیشگیری و قابل درمان و سایر عذاب‌های ناشی از بی‌توجهی، بی‌عدالتی، نابرابری فاحش و ساختارهای ناعادلانه جامعه رنج می‌برند. بنابراین وی عنوان کرد که این یک نوع خشونت ساختاری است که در ساختارها نهفته است و باعث توزیع نابرابر قدرت و ثروت و فرصت‌های آموزشی، بهداشتی و فرهنگی در میان افراد جامعه می‌شود که این نوع خشونت در نهایت منجر به «استثمار و بهره‌کشی» می‌شود (Galtung, 2013: 35-37)؛ در نتیجه

1. Survival
 2. Death and Mortality
 3. Wellness
 4. Morbidity and Misery
 5. Freedom
 6. Repression
 7. Identity
 8. Alienation
 9. Ecological Balance

گالتونگ خشونت را به سه شکل مستقیم، ساختاری و فرهنگی طبقه‌بندی کرد و کوشید تأثیر هر کدام از این خشونت‌ها را بر سطح نیازهای اولیه و اساسی انسان بسنجد. وی خشونت مستقیم^۱ را عمدی می‌داند که به صورت عینی و ملموس علیه فرد یا افرادی صورت می‌گیرد و نتایج زیان باری چون قتل عام، ضرب و شتم، تجاوز، آسیب جسمی و مانند آن را به دنبال می‌آورد؛ در حالی که در خشونت ساختاری (غیرمستقیم و نامرئی) نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تبعیض و نابرابری و استثمار را بر مردم تحمیل می‌کنند؛ علاوه بر این خشونت ساختاری خود دارای چهار رکن است که همگی حول محور استثمار و بهره‌کشی شکل گرفته‌اند؛ بنابراین از دیدگاه گالتونگ در خشونت مستقیم می‌توان فرد یا اشخاصی را عامل خشونت دانست؛ در حالی که در خشونت ساختاری هیچ عامل قابل شناسایی وجود ندارد و خشونت در ساختارها نهفته است که هر نوع بی‌عدالتی و تبعیض را در جامعه گسترش می‌دهند؛ بنابراین خشونت ساختاری می‌تواند در اشکال مختلف از جمله گسترش فقر و محرومیت و محدودیت مادی از جمله خوراک و پوشاک، کمبود امکانات بهداشتی، نبود امکانات آموزشی، فقدان فرصت کار، تعصب و تبعیض، اختلافات قومی و فرقه‌ای و نظایر آن نمود پیدا کند؛ در نهایت خشونت فرهنگی^۲ قرار دارد که به مجموعه‌ای از باورها، هنجارها و ایدئولوژی‌ها اشاره دارد که خشونت مستقیم و ساختاری را توجیه می‌کند و به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد.

این نوع خشونت در فرهنگ یک جامعه ریشه دارد و از طریق مذهب، آموزش، رسانه و سایر نهادهای فرهنگی منتقل می‌شود و باعث می‌شود که افراد خشونت را به مثابه بخشی از زندگی عادی و طبیعی خود بپذیرند (مانند نژادپرستی و مردسالاری)؛ بنابراین وی یک مثلث چرخشی از خشونت ارائه می‌دهد که با وجود تفاوت‌ها، رابطه محکم و متقابلی با یکدیگر دارند و پایداری یکی به دیگری متکی است. خشونت فرهنگی توجیه‌کننده خشونت مستقیم و ساختاری است. خشونت ساختاری به خشونت مستقیم می‌انجامد و در نهایت خشونت مستقیم مقوم هر دو نوع دیگر است. از نظر گالتونگ این سه نوع خشونت می‌توانند در جامعه نهادینه شده و اثرات ملموس (مرگ،

1. Direct Violence

2. Cultural Violence

بیماری و فقر) و ناملموس (بی‌عدالتی ساختاریافته و ازدست‌دادن هویت) بر جای بگذارند (Galtung, 2013: 53-64)؛ بنابراین نظریه گالتونگ نشان می‌دهد که خشونت پدیده‌ای چندبعدی است و رفع آن مستلزم رویکردی کل‌نگر است و تنها با اصلاح ساختارهای ناعادلانه، حذف توجیهات فرهنگی خشونت و کاهش خشونت مستقیم می‌توان به جامعه‌ای عادلانه و صلح‌آمیز دست یافت.

۳. مصادیق خشونت علیه کودکان در ایران دوره قاجار

با توجه به تعریف خشونت و انواع مختلف آن از دیدگاه یوهان گالتونگ در ادامه پژوهش به طبقه‌بندی انواع خشونت علیه کودکان در دوره قاجار از دید سفرنامه‌های خارجی عصر قاجار خواهیم پرداخت.

۳-۱. خشونت مستقیم

خشونت مستقیم علیه کودکان شامل هرگونه رفتار فیزیکی و روانی است که مستقیم به کودک آسیب می‌رساند. این نوع خشونت می‌تواند شامل قتل عام کودکان، تنبیه بدنی و تجاوز جنسی یا هر شکل دیگری از سوء استفاده باشد. درگیری‌های قبیله‌ای و خانوادگی از عوامل اصلی خشونت علیه کودکان در دوره قاجار بودند. سفرنامه‌نویسان به موارد متعددی از نزاع‌های قبیله‌ای در میان ایلات بختیاری اشاره کرده‌اند که در آن کودکان نیز قربانی می‌شدند. راولینسون در سفرنامه خود نمونه‌ای از این نزاع‌ها را نقل می‌کند که در آن تمام اعضای یک خانواده یکدیگر را به قتل رساندند؛ او در این زمینه می‌نویسد: «فرزندی به خاطر کسب ریاست، پدر خود را می‌کشد و این فرزند به دست برادرش کشته می‌شود و همین‌طور پیش می‌رود تا از تمام خانواده تنها یک نفر باقی می‌ماند» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۴۸). این گزارش‌ها نشان‌دهنده عمق خشونت و بی‌ثباتی در ساختارهای اجتماعی آن دوره است؛ علاوه بر این زنان و دختران در دوره قاجار قربانی خشونت‌های گسترده بودند؛ یکی از نمونه‌های شاخص، خودکشی زنان به همراه کودکانشان برای جلوگیری از تجاوزات جنسی است. کرزن در سفرنامه خود به واقعه‌ای اشاره می‌کند که در اواخر پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار رخ داد؛ در این واقعه «زنان لر برای اجتناب از اسارت به دست سربازان

مهاجم، با فرزندانشان خود را از بالای کوه به پایین انداختند و از بین رفتند» (کرزن، ۱۳۷۳: ۳۸۸/۲). در برخی موارد نیز فقر گسترده و قحطی‌های مکرر دوره قاجار، خانواده‌ها را وادار می‌کرد تا برای بقا کودکان خود را بفروشند؛ این کودکان در معرض انواع خشونت‌های جسمی و روانی قرار می‌گرفتند. ویلز گزارش می‌دهد که در دوره قحطی، برخی والدین کودکانشان را به دیگران می‌فروختند (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۲)؛ همچنین مونس‌الدوله به فروش دختران بلوچ توسط حاکمان محلی برای پرداخت بدهی مالیاتی اشاره می‌کند (مونس‌الدوله، ۱۳۸۰: ۳۳۴).

تنبيه بدنی کودکان در عصر قاجار نمود دیگری از خشونت مستقیم علیه کودکان است. در روزگار قاجار تنبيه بدنی از امور رایج آموزش بود و اگر در همهٔ مکتب‌خانه‌ها تنبيه بدنی رایج نبود، اما در بسیاری از آن‌ها از شیوه‌های متداول آموزش بود؛ هر معلمی چندین ترکه در پهلوی خود داشت و اگر کودکی درس خود را خوب پس نمی‌داد به احتمال زیاد تنبيه بدنی می‌شد یا اگر کودکی شیطنت می‌کرد به احتمال زیاد تنبيه بدنی می‌شد. از انواع تنبيه چوب‌زدن، به فلک بستن، سرپا نگاه‌داشتن و روی یخ و برف نشاندن و یا پابره‌نگاه‌داشتن، وزنهٔ سنگین در دست نگاه‌داشتن، حبس در جای تاریک، نهادن ریگ زیر لاله‌های گوش و قراردادن مداد لای انگشتان یا با دست‌های بالا نگه‌داشته روی یک پا ایستادن و سایر از جمله تنبيهات بود (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۷۷ و ۷۸). بیشتر سفرنامه‌ها به استفاده از ترکه یا چوب بلند برای تنبيه و مجازات کودکان در مکتب‌خانه‌ها اشاره کرده‌اند؛ بنا به اشارهٔ منابع «همیشه یک دستگاه چوب فلک در گوشهٔ دیوار کلاس در مقابل چشمان نگران و وحشت‌زدهٔ بچه مکتبی‌ها به حالت آماده دیده می‌شود تا به محض اشارهٔ ملا به دو نفر از گردن کلفت و پرسال‌ترین بچه‌ها، این دو نفر شاگرد خاطی را از زمین بلند می‌کنند، پشتش را روی زمین می‌گذارند و در یک چشم به هم‌زدن هر جفت پاهای او را در میان تسمهٔ چرمی چوب فلک قرار می‌دهند و با یک تاب محکم به چوب کف پاها را رو به آسمان آمادهٔ فرود آمدن ضربات محکم ترکه‌های آبالو یا شلاق ملا نگه می‌دارند» (بروگش، ۱۳۶۷: ۱۸۱/۱؛ رایس، ۱۳۸۳: ۹۶؛ شین جوء، ۱۳۹۳: ۱۱۳؛ ویلز، ۱۳۶۸: ۳۷۵؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۸۸). وستون و برد نیز در

سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده‌اند که بچه‌هایی را که کمی غفلت و بازی گوشی کنند و یا از قرائت آنچه ملا به آن‌ها می‌گوید باز بمانند به سختی و با همان چوب خشن تنبیه می‌کنند (وستون و برد، ۱۳۷۶: ۱۰۹). ادموندز نیز در یادداشت‌های خود آورده است که: «اگر بچه‌ها درس‌های خود را خوب یاد نگیرند، بر حسب میزان خطا ۵، ۱۰ یا ۱۵ ضربه چوب می‌خورند» (ادموندز، ۱۳۶۲: ۱۲۱)؛ باین‌حال برخی سفرنامه‌نویسان مانند انه کلود، تنبیهات را نه‌چندان شدید و بیشتر ابزاری برای آگاهی و هشدار توصیف کرده‌اند. به گفته وی این ضربات چوب نه خیلی محکم و بیشتر به منظور آگاهی بود نه تنبیه (کلود، ۱۳۷۰: ۲۵۵).

۲-۳. خشونت ساختاری

خشونت ساختاری ریشه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه دارد و به طور ساختاریافته باعث محرومیت، رنج و نابرابری برای گروه‌های خاصی از جامعه می‌شود. در عصر قاجار کودکان به‌دلیل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی ناعادلانه در معرض انواع خشونت‌های ساختاری قرار داشتند. این خشونت‌ها به شکل‌های مختلفی خود را نشان می‌داد که ریشه در فقر و مشکلات اقتصادی، محرومیت از امکانات اولیه رفاهی، نظام آموزشی و بهداشتی ناکارآمد و ناعادلانه داشتند.

۳-۲-۱. کار اجباری کودکان (کودکان کار)

مشکلات اقتصادی و فقر یکی از مواردی است که در آن کودکان به کار و بهره‌کشی و استثمار وادار می‌شوند. گالتونگ فقر را از بارزترین مصادیق خشونت ساختاری بیان کرده و دلیل اصلی آن را توزیع نابرابر قدرت و ثروت در میان افراد جامعه می‌داند (Galtung, 2013: 36-37). با توجه به گزارش‌های مندرج در سفرنامه‌های دوره قاجار می‌توان دریافت که کودکان کار به دلایل مختلفی مانند فقر، نابرابری‌های اقتصادی و نیاز خانواده‌ها به درآمد، در مشاغل مختلفی مانند کارگاه‌های قالی‌بافی، کشاورزی و چوپانی مشغول به کار بودند.

۳-۲. کار در کارگاه قالیبافی

کار کودکان در صنعت قالیبافی در عصر قاجار یکی از متداول‌ترین اشکال کار کودکان بود. بنا به اشاره سفرنامه‌نویسان از دلایل به‌کارگیری کودکان در صنایع قالیبافی دستمزد پایین، فقر خانواده‌ها و دستان ظریف و چابک کودکان بود، اما شرایط کاری کودکان به ویژه ساعت‌های کاری طولانی و محیط کاری نامناسب باعث ابتلای آن‌ها به انواع بیماری‌ها و آسیب‌های جسمی می‌شد و در عین حال آن‌ها را از هرگونه دسترسی به آموزش و تحصیل محروم می‌کرد.

در ابتدا ذکر نکاتی در مورد قالی‌بافان کرمان که شرایط کاری و وضعیت سلامتی آن‌ها بدتر از هر جای دیگر ایران است ضروری به نظر می‌رسد؛ خانم کلارا کولیور ریس در سفرنامه خود به نقل از دکتر اورارد دادسون^۱ که سال‌ها در کرمان خدمت کرده است، شرایط کاری کودکان قالی‌باف را مفصل توصیف کرده است. وی می‌نویسد: «پسران و دختران ایرانی که از سن ۵، ۶ یا ۷ سالگی قالی‌بافی را آغاز می‌کنند. تمام طول هفته به استثنای نصف روز در جمعه به‌عنوان تعطیل از طلوع تا غروب به‌کار مشغولند. کار در دخمه‌هایی که تهویه بسیار نامطلوبی دارد انجام می‌شود. بدین قرار تعداد زیادی قربانی انواع نقص عضوهای ناشی از نرمی استخوان پیشرفته می‌گردند که نه تنها بر استخوان‌های دست و پا بلکه در کل استخوان‌بندی بدن اثر می‌گذارد. یکی از عوارض آن نوعی زانو درد شدید است که راه‌رفتن را غیرممکن می‌سازد. به طوری که والدین بسیاری مجبور می‌شوند فرزندان خود را برای بردن به خانه یا بیرون از خانه به دوش بگیرند» (رایس، ۱۳۸۳: ۱۸۶ و ۱۸۷)؛ علاوه بر این خانم کلارا کولیور که از نزدیک از کارگاه‌های قالی‌بافی دیدن کرده است در مورد دستمزد ناچیز کودکان کار می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۹ م. از کارگاه قالی‌بافی در کاشان دیدن کردم که در آن حدود سی دختر بچه به کار مشغول بودند. این قالی‌ها برای سفارت انگلستان در تهران بافته می‌شد و جفتی ۳۵ لیره انگلیسی در می‌آمد. صاحب کارگاه می‌گفت که دستمزد کودکان دو قران در روز است و هر کودک می‌تواند هر یک ماه یا شش هفته یک قالی ببافد» (رایس، ۱۳۸۳، ۱۶۴)؛ وی همچنین به توصیف شرایط نامساعد محیط کار کودکان اشاره کرده و می‌گوید: «بیشتر این گونه کودکان در زیرزمین پای دستگاه

1. Dr. Everard Dodson

عمودی نشسته بر الوارهای باریک کار می‌کنند. ساعات کار طولانی است و مزد مناسب و در نتیجه خوراک و پوشاک مناسبی به کودکان نمی‌دهند. بسیاری از کودکان والدینی معتاد به تریاک دارند که پیشاپیش مزد کودکان را می‌گیرند و در نتیجه کودک خواه سالم یا بیمار باید به کارش ادامه دهد. زمانی که کار روزانه پایان می‌پذیرد، سر استاد دست‌هایش را به هم می‌زند و کودکانی که می‌توانند از پای دار پایین می‌خزند و به شتاب می‌روند، اما بسیاری از کودکان می‌نشینند تا کسی آن‌ها را از روی الوار پایین گذارد. نتیجه این نوع وضعیت کار آن است که تعداد زیادی از کودکان بافته از ریخت و شکل طبیعی خارج می‌شوند و کمتر دختری است که بلندی قامتش به یک متر برسد» (رایس، ۱۳۸۳: ۹۷ و ۹۸).

هانری رنه دالمانی نیز از سن پایین کودکان کار یاد می‌کند و زنان بافته از کودکی تا کهنسالی به قالی‌بافی می‌پردازند و دخترانی که به شش سالگی نرسیده در کار قالی‌بافی به مادرها کمک می‌کنند (دالمانی، ۱۳۷۸: ۱۷۰/۱). کرزن نیز به پیامدهای اجباری کار کودکان اشاره کرده است: «شال‌بافی در کرمان در وضع و محلی بافته می‌شود که برای قوه دید و سلامت کارگر بی‌ضرر نخواهد بود. کارگاه‌ها را در حفره‌هایی که سیاه و کثیف است نصب می‌کنند، در جایی که نه روشنایی است و نه جریان هوا و کارگران که مرد و کودک با هم‌اند در شرایط بسیار دشواری کار می‌کنند» (کرزن، ۱۳۷۳: ۲۹/۲)؛ همچنین گروه نیز از وادارشدن کودکان به کار در سنین پایین یاد کرده است که در کارگاه‌های قالی‌بافی تبریز، برخلاف جاهای دیگر که برای بافتن فرش تنها از زنان و دختران کم‌سن‌وسال استفاده می‌شد، پسر بچه‌ها را نیز به کار گماشته بودند (گروته، ۱۳۶۹: ۳۰۷). ادوارد براون در توصیف کارگاه‌های قالی‌بافی کرمان، به محرومیت کودکان از هوای تازه و نور آفتاب اشاره کرده است؛ وی می‌نویسد که این کودکان به دلیل کار طولانی، قادر به «بازی و سرگرمی‌های لازمه کودکی نیستند و این امر رشد اجتماعی آن‌ها را مختل می‌کند» (براون، ۱۳۸۱: ۴۵۴). او بن نیز از نیروی کار کودکان و شرایط محیط کاری آنان در یک کارگاه قالی‌بافی در تبریز یاد کرده و می‌نویسد: «ششصد کارگر در کارگاه‌هایی که به یک قسمت داخلی باز می‌شوند مشغول به کارند. در این کارگاه‌ها در اتاق‌های درازی پنجاه دستگاه قالی‌بافی را به طور عمودی

کار گذاشته‌اند. کارگرها پسر بچه هستند. بچه‌ها از روی نقشه‌هایی که بالای هر دستگاه نصب است دقیقاً مطابق هر گره، گره می‌اندازند و هماهنگ با حرکت دست‌ها، آهنگ خاصی را زمزمه می‌کنند. کارگران خردسال ماهی سه تا هفت تومان و سرکارگرها از ده تا سی تومان اجرت می‌گیرند» (اوبن، ۱۳۶۲: ۷۱ و ۷۲)؛ بنابراین می‌توان گفت که شرایط کاری قالی‌بافان، به ویژه کودکان، بسیار سخت و طاقت‌فرسا بوده است. محیط‌های کاری نامناسب، ساعات کار طولانی، دستمزد ناچیز و دسترسی نداشتن به غذای کافی باعث شده بود که بسیاری از کودکان از رشد طبیعی باز بمانند و با بیماری‌های جدی مواجه شوند.

۳-۲-۳. کار در مزارع کشاورزی و چوپانی

در عصر قاجار کار کودکان به ویژه در مناطق روستایی، بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره بود. کودکان از سنین پایین در فعالیتهای کشاورزی و دامداری مشارکت می‌کردند. ویشارد در توصیف زندگی روستایی در ایران عصر قاجار، به نقش کودکان در جمع‌آوری پنبه اشاره می‌کند که پنبه را زنان و کودکان کشاورزان از مزارع جمع‌آوری می‌کردند (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۷۰)؛ ویشارد همچنین به پیامدهای این کار سخت بر سلامت کودکان اشاره می‌کند که در سن سی سالگی در اثر بی‌غذایی و کار طاقت‌فرسا، آثار پیری در چهره‌شان نمودار می‌شد؛ در حالی که عملاً از کودکی به زندگی رعیتی و کار شاق در مزارع عادت کرده بودند (همان، ۷۴)؛ علاوه‌بر کار در مزارع، کودکان در چوپانی نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. اورسل در سفرنامه خود از کودکان خردسالی یاد می‌کند؛ چنانچه در مکان‌های مرتع مانند دختران خردسال مشغول چرانیدن گله‌های گاو و بز بودند (اورسل، ۱۳۸۲: ۱۹۳). دیولافوا نیز در سفرنامه خود به چوپانی کودکان اشاره می‌کند و توصیفی زنده از این صحنه ارائه می‌دهد: «در رأس قافله، بزها و میش‌ها بودند که بچه‌های برهنه و سوخته با موهای ژولیده، که هیچ وقت با شانه تماس پیدا نکرده بودند، آن‌ها را می‌رانند» (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۵۰۸). فصل برداشت محصول نیز زمان دیگری بود که کودکان فعالانه در کارهای کشاورزی

مشارکت داشتند. بروگش در توصیف خود از مزارع اطراف شمیران در ماه ژوئیه بیان می‌کند که در زمان برداشت محصول مرد و زن و بچه همگی داس به دست به دروی گندم‌ها مشغول می‌شدند (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۲۹/۱).

۳-۳. فقر و سوء تغذیه

یکی دیگر از شاخص‌های مهم خشونت ساختاری از دیدگاه گالتونگ، نداشتن دسترسی به غذای کافی و مناسب است. از نظر وی این یک نوع خشونت پرهیزی است چون از قتل مستقیم و فوری فرد اجتناب می‌کند، اما باعث می‌شود فرد به دلیل غذای نامناسب و ناکافی کم‌کم به سوی مرگ کشانده شود و این امر ابتدا ضعیف‌ترین افراد جامعه از جمله کودکان، زنان و فقرا را در بر می‌گیرد (Galtung, 2013: 37). نداشتن دسترسی به غذای مناسب و کافی، به ویژه در میان طبقات پایین جامعه، یکی از پدیده‌های رایج در جامعه قاجار است. این قحطی‌های بزرگ که در عصر قاجار به ویژه عصر ناصرالدین‌شاه روی داد و باعث مرگ‌ومیر و سوء تغذیه شدید در میان کودکان و آسیب‌پذیری در برابر انواع بیماری‌ها شد؛ در نتیجه نبود مدیریت صحیح حکومت به هنگام شیوع قحطی و بیماری‌ها و توزیع ناعادلانه منابع بود.

۳-۳-۱. فقر اقتصادی

بر طبق نظر سفرنامه‌نویسان بیشتر خانواده‌ها به ویژه طبقات پایین جامعه در فقر شدید به سر می‌بردند و توان تهیه غذای کافی و مغذی برای کودکان خود را نداشتند و کودکان نیز مجبور به خوردن نان یا غذاهای فاقد ارزش غذایی می‌شدند. بنا به نظر اوژن فلاندن «ایرانی‌ها گوشت کم می‌خورند که در اثر فقر عمومی است و بیشتر نان و لبنیات و سبزیجات می‌خورند» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۵۶). این گزارش نشان می‌دهد که فقر عمومی باعث شده بود تا مردم نتوانند از منابع مغذی مانند گوشت بهره‌مند شوند و به جای آن به غذاهای ارزان‌تر روی آوردند. وولفسن نیز در سفرنامه خود به شرایط غذایی مردم، به ویژه در مناطق جنوبی ایران اشاره می‌کند که در صفحات جنوب ایران کمک غذای سکنه خرما است که هم لذیذ و شیرین است و هم ارزان تمام می‌شود. برای طبقه فقیر

و بی‌بضاعت گوشت در واقع یک قسم تجمل شمرده می‌شود و شاید هفته‌ای یک مرتبه بیشتر نتوانند خریداری کنند (وولفسن، ۱۳۰۹: ۱۴۳ و ۱۴۴). بنا به نظر شین جوء نیز ناهار و شام مردم طبقه پایین و فقیر نان و پنیر است (شین جوء، ۱۳۹۳: ۱۱۶). این توصیف‌ها همگی گویای آن هستند که فقر اقتصادی شدید، دسترسی به مواد غذایی مغذی و کافی را برای بسیاری از مردم به ویژه کودکان محدود کرده بود.

یکی از مناطقی که در سفرنامه‌ها به عنوان نمادی از فقر و محرومیت شدید توصیف شده شهر زنجان است. بروگش در سفرنامه خود با توصیف شرایط اسفبار کودکان گرسنه و نیمه‌برهنه در کوچه‌های زنجان، تصویری تکان‌دهنده از فقر ارائه می‌دهد؛ او می‌نویسد: «در هیچ جا فقر را به اندازه زنجان ندیدم. در کوچه و خیابان‌های این شهر کودکانی را نیمه‌برهنه یا با یک پیراهن و شلوار پاره مشاهده کردم که کنار دیوار چمباتمه زده‌اند سرگرم یافتن ته‌مانده‌های غذا از میان خاکروب‌ها هستند. انسان از دیدن این همه فقر از خود بیخود می‌شود و نمی‌داند چه بکند. کمک‌کردن به یکی دو نفر سودی نداشت و انبوه گداها به قدری زیاد بودند که کسی توانایی کمک به همه آنها را نداشت». این توصیف‌ها نه تنها نشان‌دهنده عمق فقر در زنجان است، بلکه بیان‌کننده ناتوانی نظام‌های حکومتی در رسیدگی به این مشکلات است؛ به طوری که وی با انتقاد بیان می‌کند که مقامات دولتی معلوم نیست چه می‌کنند و چرا به فکر مردم این شهر نیستند؟ دلم می‌خواست گریبان رجال و محترمین ایران را بگیرم و آنها را به زنجان بیاورم و این همه فقر و مکنت را به آنها نشان بدهم و بگویم با این وضع چگونه وجدان آنها راحت است و می‌توانند با تجمل در خانه‌های باشکوه خود در تهران زندگی کنند (بروگش، ۱۳۶۷: ۶۳۸/۲).

۳-۲. قحطی‌های مکرر

قحطی‌های دوره قاجار ریشه در عوامل متعددی داشت. خشکسالی‌های مکرر و کاهش تولیدات کشاورزی از جمله دلایل طبیعی این بحران‌ها بودند، اما سوء مدیریت و بی‌کفایتی دولت قاجار و احتکار منابع توسط برخی محترکان باعث افزایش قیمت‌ها و کمبود مواد غذایی شده بود. این افراد منتظر بودند تا قیمت‌ها بیشتر افزایش یابد؛ سپس

محصولات خود را با سود کلان بفروشند (دنسترویل، ۱۳۶۲، ۱۳۸ و ۱۳۹؛ گروته، ۱۳۶۹: ۱۰۲). نتیجه و پیامد این عوامل مرگ و میر کودکان و سوء تغذیه شدید در میان آن‌ها بود. سفرنامه‌نویسان خارجی در آثار خود به شرح این قحطی‌ها و مشکلات خانواده‌ها در تأمین غلات و آذوقه پرداخته‌اند. همدان نیز یکی از شهرهایی بود که قحطی در آن به اوج خود رسید. بنا به گزارش کنسول بریتانیا در همدان روزانه دویست نفر بر اثر گرسنگی می‌مردند و اجساد قربانیان قحطی از زن و مرد و بچه در کوچه و خیابان‌ها پخش شده بود. کسانی که جان به در برده بودند، گیاهخوار شده بودند و مثل حیوانات در مزارع علف می‌خوردند. این شرایط غذایی به همان اندازه فقدان نان مرگبار بود؛ چون ایجاد التهاب صفاق^۱ می‌کرد و مرگ تدریجی عذاب‌آوری در پی داشت (دانوهو، ۱۳۹۷: ۱۰۲).

دولت قاجار در مواجهه با قحطی‌ها ناتوان بود و اقدامات مؤثری برای کمک به مردم انجام نداد. در برخی موارد دولت حتی با اجبار مردم به فروش محصولات به قیمت‌های پایین شرایط را بدتر کرد (برجیس، ۱۳۸۴: ۱۵۳). در کنار بی‌توجهی دولت به قحطی‌زدگان، توزیع ناعادلانه مواد غذایی نیز روزه‌روز مردم را فقیرتر کرد. بروگش در سفرنامه خود گزارش می‌دهد که میرزا و منشی‌هایی که با وی در سفارت بودند همگی از مشکلات خانواده‌ها در مقابله با گرانی و کمی خواروبار ناراحت بودند و می‌گفتند: «خانواده‌های محترمی در تهران هستند که چهار روز یک مرتبه هم نان گیرشان نمی‌آید بخورند و شکم خود را با میوه و آب سیر می‌کنند؛ در حالی که همه این بدبختی‌ها و قحطی‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مقامات بالا گناه‌کارند و توجهی به حال مردم ندارند و در فکر عیش و نوش خود هستند» (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۵۵/۱)؛ علاوه بر این وی گزارش می‌دهد که در راه به کاروان‌هایی برخورد کرده‌اند که غلات حمل می‌کردند. وی با مشاهده این همه غلات در حالی که در تهران قحطی و کمبود آذوقه حکمفرما بود، متعجب شده و پرسیده است که این غله‌ها را به کجا می‌برید؟ در جواب به او گفتند که: «مال پادشاه است و به تهران می‌بریم» (همان، ۵۴۰/۲). پیامدهای قحطی نیز

۱. پرده‌ای است دوجداره و دارای ترشح مخصوص در بین دو جدار که منضم به اعضای داخل بطن و لگن است.

بسیار گسترده بود. مردم به خاطر گرانی آذوقه ناراضی بودند و اعتراض داشتند (بن تان، ۱۳۵۴: ۱۰۹)؛ البته در برخی مناطق وضعیت به حدی وخیم شد که مردم از شدت گرسنگی به خوردن گوشت انسان روی آوردند. گزارش‌ها حاکی از آن است که قربانیان، کودکانی را از جلوی در خانه‌هایشان دزدیده یا در شلوغی بازار و حوالی آن قاپیده و می‌خوردند (دانه‌و، ۱۳۹۷: ۱۰۲)؛ در نتیجه در ابتدای آغاز مرگ‌ومیر، رقم اصلی جمع از گرسنگی تلف‌شدگان را همین کودکان تشکیل می‌دادند که هر روز صبح نعش تعداد بی‌شماری از آنان در این گوشه و آن گوشه افتاده بود (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۱). همه این شرایط، نشان‌دهنده عمق فاجعه و ناتوانی دولت در کنترل وضعیت و نتیجه آن آسیب‌های جسمی و روانی برای کودکان عصر قاجار بود.

۳-۴. برهنگی و محرومیت از پوشاک مناسب

یکی دیگر از شاخص‌های مهم خشونت ساختاری، نداشتن دسترسی افراد به امکانات اولیه رفاه و آسایش از جمله پوشاک است. این مسئله به ویژه در مورد کودکان که آسیب‌پذیرترین گروه جامعه‌اند، نمود بیشتری دارد. مادام دیولافوا در سفرنامه خود به وضعیت پوشاک کودکان این گونه اشاره کرده است که در ایران اطفال مانند کودکان اروپائی دارای لباس مخصوصی نیستند و پسران و دختران کوچک نیز مانند مردان و زنان لباس می‌پوشند (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۱۴۶). این گزاره نشان‌دهنده بی‌توجهی به نیازهای خاص کودکان در زمینه پوشاک است؛ در حالی که کودکان به دلیل شرایط جسمی و سنی خود نیازمند لباس‌هایی هستند که علاوه بر راحتی، آن‌ها را از سرما و گرما حفظ کند. بریتل نیز در گزارش خود به وضعیت اسفبار پوشاک کودکان اشاره کرده است و می‌نویسد: «همه کودکان، لباس‌های بسیار کهنه‌ای به تن داشتند و بعضی هم تقریباً نیمه‌برهنه بودند» (بریتل، ۱۴۰۲: ۱۲۰). جانسون نیز در گزارش خود به وضعیت نابسامان کودکان در دسترسی به امکانات اولیه اشاره می‌کند که مردان و زنان و کودکان بیشتر ژنده‌پوش و گاه برهنه با وجود سرمای شدید زمستان دور مسافر جمع می‌شوند و از او دارو یا پول و لباس یا غذا می‌طلبند (Johnson, 1818: 37). این توصیف نشان می‌دهد که فقر پوشاک نه تنها باعث آسیب جسمی می‌شد، بلکه تأثیرات روانی عمیقی نیز بر

کودکان بر جای می‌گذاشت؛ علاوه بر رنج‌های ناشی از فقر، نبود پوشش مناسب و کافی برای کودکان در بسیاری از موارد منجر به تلفات و مرگ‌ومیر می‌شد. گرانت واتسن در سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده است: «هوای قسمت شمالی ایران در زمستان بسیار سخت است و با وجود این سرمای شدید، کودکان خردسال لباسی می‌پوشند که شکم را درست نمی‌پوشاند و به همین سبب میزان تلفات و مرگ‌ومیر میان اطفال ایرانی خیلی زیاد است» (واتسن، ۱۳۵۶: ۱۱). کورف نیز دقیقاً به همین موضوع اشاره کرده است که سینه باز و کمبود کفش مناسب و گرم باعث ابتلای کودکان به بیماری و مرگ‌ومیر در زمستان می‌شود (کورف، ۱۳۷۲: ۲۲۸). این گزاره‌ها نشان دهنده آن است که دسترسی نداشتن به پوشاک مناسب، به ویژه در مناطق سردسیر، بر سلامت و بقای کودکان تأثیر مستقیم داشت.

۳-۵. کمبود امکانات بهداشتی و شیوع بیماری‌ها

در دوره قاجار کمبود امکانات بهداشتی و شیوع بیماری‌ها به ویژه بر کودکان نقش مخربی داشت. در این دوره نبود سیستم‌های بهداشتی مدرن و فقدان آب آشامیدنی سالم در بیشتر شهرهای ایران، کودکان را که یکی از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه بودند، در معرض خطرات جدی قرار داد. سفرنامه‌نویسان خارجی که در این دوره از ایران دیدن کرده‌اند، مکرر به این موضوع اشاره کرده‌اند؛ از جمله براون، بروگش، بیشوب، ریچاردز، کلود و گروته در سفرنامه‌های خود به وضعیت نابسامان توزیع آب و آلودگی آن اشاره کرده‌اند. بنا به گزارش این سفرنامه‌نویسان در یک رودخانه یا نهری، افراد هم‌زمان مشغول شستن لباس‌های کثیف، پرکردن ظروف آب آشامیدنی و حتی شستن کودکان خود بودند. این وضعیت باعث می‌شد که بیماری‌های مختلف به سرعت شیوع پیدا کند و سلامت کودکان را به خطر بیندازد (براون، ۱۳۸۱: ۶۱؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۲/۴۲۹؛ بیشوب، ۱۳۷۵: ۳۸؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۳۴۴؛ کلود، ۱۳۶۸: ۳۳ و ۳۲؛ گروته، ۱۳۶۹: ۱۳۷).

سفرنامه‌نویسان همچنین به بی‌توجهی ایرانیان به بهداشت عمومی اشاره کرده‌اند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۶۹؛ کاگه آکی، ۱۳۹۳: ۶۹). کلود در سفرنامه خود گزارش

کرده است که ایرانی‌ها نه از کثافت باکی دارند و نه از بیماری‌ها. گویا نوشدارو خورده‌اند و هیچ سمی به وجودشان کارگر نیست (کلود، ۱۳۶۸: ۳۳). بایندر نیز در سفرنامه خود متذکر می‌شود که مردان و زنان در تأسف‌بارترین وضع بهداشتی زندگی می‌کنند. بنا به گفته وی در: «روستای فتاه از هر هفت کودک که زنده به دنیا آمده‌اند، تعداد شش کودک پیش از پنج سالگی مرده‌اند. در روستای شراگلی نیز از هر شش کودک چهار نفر پیش از ده سالگی در گذشته‌اند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۸). کمبل نیز در ذیل ذکر مصائب و پریشانی مردم خوار و ورامین در دهم اکتبر سال ۱۸۳۳ م ذکر می‌کند که به علت بیماری همه‌گیر در این منطقه تمام کودکان خردسال از بین رفته‌اند (کمبل، ۱۳۸۴: ۱/ ۳۱۳). پولاک نیز معتقد است که آبله در مرگ‌ومیر فراوان کودکان و در نتیجه در تقلیل جمعیت سهم اصلی و اساسی را برعهده دارد. بنا به گفته وی: «در شهرها از شش بچه به زحمت دو نفر در قید حیات می‌مانند و گاهی همه آن‌ها تلف می‌شوند. اکثر بچه‌ها در سال دوم می‌میرند. در بهار سال ۱۸۵۹ م تنها در اصفهان متجاوز از هشتصد بچه به بیماری آبله جان سپردند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۲)؛ بنابراین می‌توان گفت وضعیت بهداشت و سلامت کودکان در ایران دوره قاجار به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب و شیوع بیماری‌ها بسیار بحرانی بود و نیازمند تغییرات اساسی در سیستم‌های بهداشتی و افزایش آگاهی عمومی در مورد بهداشت فردی و اجتماعی بود.

۳-۶. نظام آموزشی ناکارآمد و محرومیت از تحصیل

نظام آموزشی ناکارآمد در عصر قاجار را می‌توان بخشی از خشونت ساختاری در نظر گرفت که از ویژگی‌های آن می‌توان به کمبود مراکز آموزشی، محدودیت دسترسی به آموزش و محرومیت گسترده دختران از آموزش اشاره کرد؛ یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام آموزشی دوره قاجار کمبود مراکز آموزشی بود. زین‌العابدین مراغه‌ای با اشاره به این مسئله می‌نویسد: «در مملکتی بدین قدمت و وسعت، نه برای تعلیم و تربیت اولاد وطن مکتبی هست و نه دوائر صحیه» (مراغه‌ای، ۱۳۴۴: ۸۳). البته باید متذکر شد که در صورت وجود مراکز آموزشی، محدودیت دسترسی به آموزش برای

عموم مردم وجود داشت. آموزش بیشتر در انحصار طبقات مرفه جامعه قرار داشت؛ از جمله مالکوم در سفرنامه خود اشاره می‌کند که پسرها بیشتر از طبقات بالای جامعه به مدرسه می‌آمدند (مالکوم، ۱۳۹۳: ۱۹۷). واتسن نیز می‌نویسد: «تعلیم اطفال طبقات بالای جامعه در منزل پدرشان به وسیله اشخاصی که به این منظور اجرت دریافت می‌کردند» صورت می‌گرفت (واتسن، ۱۳۵۶: ۲۱). دروویل نیز تأکید می‌کند که آموزش کودکان رجال و اعیان در منازل و برعهده روحانیون دینی بود (دروویل، ۱۳۸۸: ۱۳۴)؛ بنابراین محدودیت دسترسی به آموزش باعث شد تا بخش عمده‌ای از کودکان جامعه به ویژه کودکان طبقات پایین از تحصیل محروم بمانند.

محرومیت دختران از تحصیل یکی دیگر از مشکلات نظام آموزشی عصر قاجار بود. برعکس پسرها در ایران هیچ‌کس به فکر دخترهای ایرانی نیست و حتی تعلیم و تربیت این طبقه را از معاصی کبیره شمرده و اقدام به این موضوع را خیلی خطرناک می‌دانند. قطع نظر از دهات، در شهرها نیز زن‌های طبقات متوسط عموماً بی‌سوادند و اگر احیاناً یک زن و دختر ایرانی مختصر سواد خواندن یا نوشتن داشته باشد او را خیلی تحصیل کرده می‌شمارند. معمولاً در ایران به دختر به چشم (جنس بارآور) نگاه کرده و روی همین زمینه او را تربیت می‌کنند و به سن دوازده سالگی که رسید فوراً شوهرش می‌دهند (وولفسن، ۱۳۰۹: ۱۷۰ و ۱۷۱). واتسن نیز اشاره می‌کند که «گاهی دختران تا سن هفت سالگی به مکتب‌خانه می‌روند و پس از آن تعلیم آن‌ها منحصراً زیر نظر زن باسوادی انجام می‌گیرد. به دختران خواندن و نوشتن و دوختن می‌آموزند و گاهی نیز تعلیم آن‌ها شامل موسیقی ایرانی است ولی حدود افکارشان به هیچوجه وسعت ندارد» (واتسن، ۱۳۵۶: ۲۱). البته کم‌کم از اواخر قاجاریه و با تأسیس مدارس دخترانه عده زیادی از خانواده‌ها شروع به تعلیم و تربیت دختران خود کردند.

در برخی موارد مشاهده می‌شود که جنگ و نابسامانی‌های سیاسی باعث تعطیلی مدارس و محرومیت کودکان از تحصیل می‌شد؛ از جمله بایندر در سفرنامه خود اشاره می‌کند که با وجود مدرسی که در دهات کوچک مختلف تأسیس شده است: «از هر صدوپنجاه کودک چهارده نفر به مدرسه می‌روند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۸)؛ همچنین براون

نیز اشاره می‌کند که در زمان تسلط روس‌ها بر تبریز «مدارس ابتدایی تمام بسته شده و اطفال در کوچه و بازار سرگردان هستند و مدرسه سعادت که بزرگترین مدارس تبریز و دارای پانصد شاگرد بوده جای سالدات‌های روس گشته است» (براون، ۱۳۵۱: ۱۴۳)؛ بنابراین می‌توان گفت ناکارآمدی این نظام آموزشی به‌عنوان شکلی از خشونت ساختاری، تأثیرات منفی عمیقی بر جامعه ایران گذاشت و مانع پیشرفت علمی و فرهنگی کودکان عصر قاجار شد.

۷-۳. خشونت فرهنگی

خشونت فرهنگی به صورت نامرئی و غیرمستقیم در جامعه نفوذ می‌کند و باعث می‌شود افراد خشونت را به‌مثابه بخشی از باورها و هنجارهای اجتماعی بپذیرند. در عصر قاجار این خشونت به شکل‌های مختلف علیه کودکان اعمال می‌شد که از جمله آن می‌توان به نابرابری جنسیتی و تسلط نظام پدرسالاری بر جامعه، ناآگاهی والدین در تربیت و مراقبت از کودکان و نقش خرافات در قربانی‌شدن کودکان اشاره کرد؛ این خشونت‌ها، هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت، تأثیرات مخربی بر کودکان و جامعه گذاشت. از پیامدهای کوتاه‌مدت خشونت فرهنگی در عصر قاجار می‌توان به ازبین‌رفتن حقوق فردی کودکان، کاهش ارزش دختران در جامعه و آسیب‌های جسمی و روانی کودکان و از پیامدهای بلندمدت آن نیز می‌توان به تثبیت فرهنگ مردسالاری و تضعیف بنیان خانواده اشاره کرد.

۷-۳-۱. نظام پدرسالاری و تبعیض جنسیتی

نظام پدرسالاری که یکی از ساختارهای سنتی حاکم بر خانواده و جامعه است نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری روابط خانوادگی و اجتماعی ایفا کرده است. در این نظام، پدر در جایگاه رئیس خانواده، اختیارات گسترده‌ای در تصمیم‌گیری‌های مربوط به اعضای خانواده از جمله امر همسرگزینی فرزندان دارد. این ساختار نه تنها بر زندگی پسران، بلکه به ویژه بر سرنوشت دختران تأثیرات عمیقی گذاشته و آن‌ها را در موقعیتی تبعیض‌آمیز قرار داده است. در نظام پدرسالاری، انتخاب همسر برای فرزندان، به ویژه

دختران، کاملاً در اختیار پدر است. دختران به انتخاب پدر شوهر می‌کنند و پس از ازدواج خانه پدری را ترک می‌کنند. این موضوع نشان‌دهنده آن است که فرزندان به ویژه دختران، تقریباً هیچ نقشی در تعیین سرنوشت خود ندارند. پولاک در سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده است که دختر حتی بدون دیدن شوهر نیز، حق انتخاب ندارد، بلکه فقط بزرگترها اختیار وی را دارند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۴۵). یکی از مواردی که در سفرنامه‌ها دیده می‌شود دخالت‌نداشتن دختران در امر ازدواج و تصمیم‌گیری توسط والدین بود. کلارا کولیور معتقد است که: «بی‌آنکه نظرش را جويا شوند یا به اندیشه‌ها و آرزوهایش کاری داشته باشند در کودکی نامزدش می‌کنند و بی‌آنکه خود یا مردی را که قرار است همسرش شود بشناسد وادار به ازدواجش می‌کنند» (رایس، ۱۳۸۳: ۷۸ و ۷۹). موزر نیز در این زمینه می‌نویسد که پدر دختر خود را مانند مال‌التجاره تصور می‌کند. به هر کسی که بیشتر تنخواه بدهد دخترش را به او می‌دهد به این معنی که با دختر هیچ‌وقت در باب شوهرکردن مشورت نمی‌شود (موزر، ۱۳۵۶: ۲۱۸). بنا به گفته ژوبر اطاعت‌کردن از پدر در ایران امری حتمی و سلطه وی کاملاً مستقر است؛ به طوری که فرزندان نهایت اطاعت و انقیاد را نسبت به پدر دارند (ژوبر، ۱۳۲۲: ۴۹)؛ بنابراین می‌توان گفت نظام پدرسالاری نوعی خودکامگی و تبعیض نقش جنسیتی در جامعه را تشویق می‌کند؛ علاوه بر این ازدواج در سنین پایین منجر به پیری زودرس دختران می‌شد؛ به طوری که کلود انه اشاره می‌کند ازدواج‌های زودرس بنیان خانواده‌ها را متزلزل می‌سازد. دختر بچه‌ها بین هشت تا ده سالگی شوهر می‌کنند و در یازده یا دوازده سالگی پزمرده و شکسته می‌شوند (کلود، ۱۳۷۰: ۲۶۹)؛ همچنین این ازدواج زودهنگام مانع رشد طبیعی دختران می‌شد و آن‌ها را از تجربه دوران کودکی و نوجوانی محروم می‌کرد. دالمانی در نوشته‌های خود اشاره می‌کند که: «خنده‌ها، بازی‌گوشی‌ها و سرزندگی‌های دختران بر اثر هم‌آغوشی با شوهرانی خشن که آن‌ها را شرعاً ملک طلق خود می‌دانستند، از نوجوانی خفه و خاموش می‌شد» (دالمانی، ۱۳۷۸: ۳۵۸/۱). مورد دیگری که باید اشاره کرد این است که در جامعه ایران، تولد دختر برای خانواده‌ها نوعی ماتم تلقی می‌شد. خانم شیل در نوشته‌های خود به این موضوع اشاره می‌کند که:

«بزرگترین آرزوی هر زن جوان پس از ازدواج این است که چند پسر بزاید زیرا زاییدن دختر برای آن‌ها هیچ‌گونه ارزشی به بار نمی‌آورد و اصولاً در ایران هیچکس برای دختران قدر و قیمتی قائل نیست» (شیل، ۱۳۶۸: ۹۲).

۳-۷-۲. تأثیر ناآگاهی والدین و باورهای خرافی در سلامت کودکان

یکی از مسائل مهم و تأثیرگذار در عصر قاجار ناآگاهی والدین و باورهای خرافی رایج بود که تأثیرات عمیقی بر سلامت جسمی و روانی کودکان داشت. بسیاری از خانواده‌ها برای حل مشکلات خود به جای استفاده از روش‌های علمی و پزشکی به خرافات و باورهای سنتی متوسل می‌شدند. این باورها چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم سلامت و حتی جان کودکان را به خطر می‌انداخت. این موضوع نه تنها نشان‌دهنده تأثیر عمیق خرافات بر زندگی مردم آن دوره است، بلکه بیان‌کننده ناآگاهی گسترده و فقدان نظام آموزشی و بهداشتی مناسب برای مقابله با چنین چالش‌هایی است. به علت جهالت و نادانی والدین در مراقبت و پرورش کودکان، بسیاری از کودکان در همان سال‌های اولیه بیمار می‌شدند و جان خود را از دست می‌دادند. در سفرنامه‌های خارجی به موارد متعددی اشاره شده است که نشان‌دهنده ناآگاهی والدین از اصول پرورش و مراقبت از کودکان است؛ از جمله ویلز در سفرنامه خود به موردی اشاره می‌کند که در آن یک مادر ارمنی، کودک سالم خود را در کنار کودکی مبتلا به آبله خواباند و این کار باعث ابتلای کودک به آبله و مرگ او شد. پدر کودک نیز به دلیل اعتیاد و تنبلی از انجام واکسیناسیون فرزند خودداری کرد و این بی‌مسئولیتی منجر به مرگ کودک شد (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۹۴). پولاک نیز در سفرنامه خود نمونه دیگری از ناآگاهی مادران در درمان و مداوای کودکان را ذکر می‌کند که بنا به گفته وی «اگر بیماری سرخک را به حال خود بگذارند جریان عادی خود را طی می‌کند اما کودکان بیچاره را والدین با خوراندن مسهل و تنقیه عذاب می‌دهند که متعاقب آن بچه‌ها در اثر ابتلای به اسهال‌های مزمن و اسهال خونی هلاک می‌شوند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۶۵).

اعتقاد به قضا و قدر و درمان‌های خرافی نیز از دیگر مشکلاتی بود که سلامت کودکان را تهدید می‌کرد. بسیاری از مردم به جای مراجعه به پزشک از روش‌های سنتی

و خرافی استفاده می‌کردند. این روش‌ها نه تنها مؤثر نبودند، بلکه در برخی اوقات باعث تشدید بیماری و مرگ کودک می‌شدند. ویشارد در این زمینه در سفرنامه خود موردی را ذکر می‌کند که در آن کودکان زیر شش ماهه را در کنار جوی آب می‌شستند در حالی که دما زیر صفر را نشان می‌داد و در صورت بیماری یا مرگ کودک دلیل آن را چشم زخم می‌دانستند (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۳). ابراهیم بیگ مراغه‌ای نیز به باور مردم به قضا و قدر الهی در مواجهه با بیماری‌ها اشاره دارد. او در توصیف اقامت خود در شهر مرنند می‌نویسد که تمام محلات شهر در غم و عزا به سر می‌بردند. وقتی پرسید علت چیست؟ پاسخ دادند که یک ماه است بالای آبله سراسر شهر را فراگرفته و هیچ خانه‌ای نیست که کودکی در آن بر اثر این بیماری از دست نرفته باشد. وی پرسید: «چند کودک تاکنون بر اثر این بیماری مرده‌اند؟» پاسخ دادند: «تا دیروز، ششصد کودک دفن شده‌اند و بیش از صد کودک نیز کور، معیوب یا علیل شده‌اند.» وقتی پرسید: «چرا آبله‌کوبی نکردید؟» گفتند: «ای بابا! چه آبله‌کوبی؟ این حرف‌ها سخن فرنگی‌هاست. این اتفاق به قضا و مشیت الهی تعلق داشت» (مراغه‌ای، ۱۳۴۴: ۱۷۷).

مورد دیگری که در سفرنامه‌ها به آن اشاره شده است خوراندن تریاک به کودکان و ناآگاهی والدین از عواقب و نتایج آن است؛ بر اساس سفرنامه‌ها تعداد قابل توجهی از مردم ایران در آن زمان به تریاک اعتیاد داشتند (شین جوء، ۱۳۹۳: ۷۸؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۲۷۳/۱؛ ویلز، ۱۳۶۸: ۲۱۹). اعتمادالسلطنه در خاطرات خود به موردی هولناک اشاره می‌کند که در آن یک زن باردار پس از مصرف هندوانه‌ای آلوده دچار مسمومیت شدید شده بود. پزشک معالج به جای درمان مناسب، شصت قطره «لودانوم» (تریاک) تجویز کرده بود که اگرچه اسهال بیمار را قطع کرد، اما منجر به مرگ جنین هفت‌ماهه در رحم مادر شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۹۱۱). کلنل بیت نیز با نگرانی به گسترش این معضل اشاره می‌کند که «کشیدن تریاک نه تنها بین مردان بلکه بین زنان و حتی بچه‌ها نیز رایج شده است. تأثیرات خطرناک و سوء اعتیاد برای سلامت جامعه ایران در آینده نزدیک نمودار خواهد شد» (بیت، ۱۳۶۵: ۶۲)؛ بنابراین باید گفت که این اعتیاد نه تنها سلامت جسمی و روانی کودکان را تهدید می‌کرد بلکه نسل آینده جامعه را نیز در معرض خطر قرار می‌داد.

۴. نتیجه‌گیری

در دوره قاجار، کودکان در ایران با انواع گسترده‌ای از خشونت مواجه بودند که این خشونت‌ها را می‌توان در سه دسته کلی خشونت مستقیم، خشونت ساختاری و خشونت فرهنگی تقسیم‌بندی کرد. این خشونت‌ها ناشی از ساختارهای ناعادلانه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه آن زمان بود و تأثیرات عمیقی بر زندگی و آینده کودکان داشت. این خشونت‌ها از طریق گزارش‌های سفرنامه‌نویسان خارجی که در آن دوره از ایران بازدید کرده‌اند، به خوبی مستند شده‌است. یکی از بارزترین اشکال خشونت در دوره قاجار، خشونت مستقیم علیه کودکان بود. این نوع خشونت شامل مواردی همچون قتل کودکان در جنگ‌ها و درگیری‌ها، فروش کودکان به عنوان برده یا نیروی کار و تنبیه بدنی در مکتب‌خانه‌ها می‌شد؛ در واقع کودکان به مثابه قشر ضعیف جامعه، قربانیان اصلی این خشونت‌ها بودند.

خشونت ساختاری نیز به شرایطی اشاره دارد که در آن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه به گونه‌ای طراحی شده‌اند که گروه‌های خاصی از جمله کودکان را در معرض آسیب قرار می‌دهند. در دوره قاجار، کودکان کار، فقر و سوء تغذیه، کمبود امکانات بهداشتی و آموزشی از جمله مصادیق خشونت ساختاری بودند. بسیاری از کودکان به دلیل فقر اقتصادی و کمبود امکانات مجبور به کار در شرایط سخت می‌شدند که این امر نه تنها باعث محرومیت آن‌ها از تحصیل و رشد طبیعی می‌شد، بلکه سلامت جسمی و روانی کودکان را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد.

خشونت فرهنگی نیز یکی از اشکال خشونت در دوره قاجار بود که تأثیرات عمیقی بر زندگی کودکان داشت. این نوع خشونت شامل پدیده‌هایی همچون کودک همسری، تبعیض جنسیتی و آسیب‌های جسمی و روانی بود. تبعیض جنسیتی باعث می‌شد که دختران از بسیاری از فرصت‌های آموزشی و اجتماعی محروم شوند؛ علاوه بر این ناآگاهی والدین و تسلط خرافات بر جامعه، باعث تداوم چرخه خشونت و محرومیت کودکان می‌شد. خشونت‌های اعمال‌شده بر کودکان در دوره قاجار، نه تنها باعث رنج و محرومیت آن‌ها می‌شد، بلکه آینده جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. برای بهبود شرایط کودکان در دوره قاجار، نیاز به تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی

و اجتماعی و همچنین افزایش آگاهی عمومی در مورد حقوق و نیازهای کودکان و احساس می‌شد. این تغییرات می‌توانست زمینه‌ساز بهبود کیفیت زندگی کودکان و در نهایت پیشرفت جامعه باشد.

فهرست منابع

- ادموندز، سیسیل جان (۱۳۶۲)، دو سفرنامه درباره لرستان، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران: بابک.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۰)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، با مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اوین، اوژن (۱۳۶۲)، سفرنامه اوژن اوین، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- اورسل، ارنست (۱۳۸۲)، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آزاد ارمکی، تقی، شعبان، مریم (۱۴۰۰)، «کودک موضوع بهداشت و سلامت در ایران: تحلیلی تاریخی از دوران قاجار»، مجله حقوق پزشکی، دوره ۱۵، شماره ۵۶، صص ۲-۹.
- بایندر، هنری (۱۳۷۰)، سفرنامه هنری بایندر به کردستان، بین‌النهرین و ایران، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران: فرهنگسرا.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۵۱)، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران: خوارزمی.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۱)، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ماه ریز.
- برجیس، چارلز، برجیس، ادوارد (۱۳۸۴)، نامه‌هایی از ایران (۱۸۲۸-۱۸۵۵ م)، ترجمه حسین اصغرنژاد و معصومه جمشیدی، تهران: نشر فرزاد روز.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷)، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، دو جلد، تهران: اطلاعات.
- بریتل بنک، ویلیام (۱۴۰۲)، ایران در دوره قحطی (روایتی از دیدار شرق و سفر رفت و بازگشت ۱۸۳۷ م. / ۱۲۹۰ ه.ق)، ترجمه سیده فاطمه یاحسینی، تهران: شیرازه کتاب‌ما.
- بن تان، اگوست (۱۳۵۴)، سفرنامه اگوست بن تان، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: سپهر.
- بیشوپ، ایزابلا (۱۳۷۵)، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: سهند.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- تانکوانی، ژ. ام (۱۳۸۳)، نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.

| بررسی و واکاوی پدیده خشونت علیه کودکان در ایران عصر قاجار... | ۱۹۹

دالمانی، هانری رنه (۱۳۷۸)، *از خراسان تا بختیاری*، ترجمه غلامرضا سمیعی، دو جلد، تهران: طلوس.
دانوهو، مارتین هنری (۱۳۹۷)، *مأموریت به ایران (ایران در جنگ جهانی اول)*، ترجمه شهلا طهماسبی، تهران: ققنوس.

دروویل، گاسپار (۱۳۸۸)، *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محیی، تهران: نیک فرجام.
دریفوس، هوبرت و رابینو، پل (۱۳۹۸)، *میشل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک با مؤخره‌ای به قلم میشل فوکو*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
دنسترویل، ژنرال ماژور (۱۳۶۲)، *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، ترجمه حسین انصاری، با مقدمه علی دهباشی، تهران: فرزانه.

دیولافوا، مادام ژان (۱۳۷۱)، *ایران، کلد و شوش*، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
راولینسون، سر هنری (۱۳۶۲)، *سفرنامه راولینسون*، ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند، تهران: آگاه.
رایس، کلارا کولیور (۱۳۸۳)، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: نشر کتابدار.
روستا، جمشید، شجاعی نیا، فائزه (۱۳۹۹)، «بازتاب آموزش کودکان در سفرنامه‌های خارجیان عصر قاجار»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۱۲، شماره ۲، صص ۲۰۶-۲۳۶.

ریچاردز، فردریک چارلز (۱۳۷۹)، *سفرنامه ریچاردز*، ترجمه مهین دخت صبا، تهران: علمی و فرهنگی.
ژوبر، پ.آ (۱۳۲۲)، *مسافرت به ارمنستان و ایران*، ترجمه محمود هدایت، بی جا: تابان.
شیل، لیدی (۱۳۶۸)، *سفرنامه لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نو.
شین جوء، سوزوکی (۱۳۹۳)، *سفرنامه سوزوکی شین جوء در فلات ایران*، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینجی ته‌اورا، تهران: طهوری.

علیزاده، زهرا، حمیدی، سمیه (۱۴۰۳)، «واکاوی پدیده خشونت و کنش‌های خشونت‌آمیز در ایران عصر قاجار با تکیه بر نظریه اسلاوی ژیتک»، *فصلنامه تاریخ ایران بعد از اسلام*، دوره ۱۵، شماره ۳۹، صص ۱۵۵-۱۸۱.

فلاندن، اوژن (۱۳۵۶)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نور صادقی، تهران: اشراقی.
قاسمی پویا، اقبال (۱۳۷۷)، *مدارس جدید در دوره قاجاریه: بانیان و پیشروان*، ویراسته هاشم بناء پور و رضا پورجوادی، تهران: نشر دانشگاهی.

کاگه آکی، اویا (۱۳۹۳)، *سفرنامه ایران و ورارود*، ترجمه هشام رجب‌زاده و کینجی ته‌اورا، تهران: طهوری.
کرزن، جورج ناتائیل (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، دو جلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
کلود، آنه (۱۳۶۸)، *اوراق ایرانی (خاطرات سفر کلود آنه در آغاز مشروطیت)*، ترجمه ایرج پروشانی، تهران: معین.

کلود، آنه (۱۳۷۰)، *گل‌های سرخ اصفهان*، ترجمه فضل‌الله جلوه، تهران: روایت.
کمبل، سرجان (۱۳۸۴)، *دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سرجان کمبل نماینده انگلیس در دربار*

ایران سال‌های ۱۸۳۴ - ۱۸۳۳ م)، ترجمه ابراهیم تیموری، دو جلد، تهران: دانشگاه تهران.

کورف، بارون فیودور (۱۳۷۲)، *سفرنامه بارون فیودور کورف*، ترجمه اسکندر ذبیحیان، تهران: فکرروز.

گروته، هوگو (۱۳۶۹)، *سفرنامه گروته*، ترجمه مجید جلیل‌وند، تهران: مرکز.

مالکوم، ناپیر (۱۳۹۳)، *سفرنامه یزد*، ترجمه علی محمد طرفداری، یزد: مهر پادین

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۴۴)، *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*، تهران: پیک ایران.

موزر، هنری (۱۳۵۶)، *سفرنامه ترکستان و ایران*، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران: سحر.

مونس‌الدوله (۱۳۸۰)، *خاطرات مونس‌الدوله*، به کوشش سیروس سعدونیان، تهران: زرین.

نوری، مسعود (۱۳۸۶)، «خشونت خانگی علیه کودکان»، *مجله حقوق بشر*، سال سوم، شماره ۱، پیاپی ۴ و ۵، صص ۳۵-۵۴.

واتسن، رابرت گرانت (۱۳۵۶)، *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: سیمرغ.

وستون، هارولد اف، برد، اف ال (۱۳۷۶)، *گشت‌وگذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر مظهری کرمانی، تهران: جانان

وولفسن، مادام اس. (۱۳۰۹)، *ایرانیان در گذشته و حال*، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، تهران: خاور.

ویشارد، جان (۱۳۶۳)، *بیست سال در ایران*، مترجم علی پیرنیا، تهران: نوین.

ویلز، چارلز جیمز (۱۳۶۸)، *ایران در یک قرن پیش*، ترجمه غلامحسین قراگزلو، بی جا: اقبال.

ییت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵)، *خراسان و سیستان*، ترجمه قدرت‌الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران: یزدان.

Foucault, Michel (1980), *The History of Sexuality, Volume I: An Introduction*, Translated by Robert Hurley, New York, Vintage/Random House.

Galtung, Johan & Fischer, Dietrich (2013), *Pioneers of peace Research*, Heidelberg: springer

Johnson, John (1818), *A journey from india to england through persia, georgia, russia, poland and prussia in the year 1817*, London: Longman, Hurst, Rees, Orme and Brown.

Transliteration

- Allemagne, Henry Rene d (2009), *Du Khorassan au pays des Backhtiaris: trois mois de voyage en Perse*, translated by Gholamreza Samiei, two volumes, Tehran: Tūs.
- Anet, Claude (1989), *Feuilles persanes*, translated by Iraj Parushani, Tehran: Mo'in.
- Anet, Claude (1991), *The Red Flowers of Isfahan*, translated by Fazlollah Jelveh, Tehran: Narration.
- Aubin, Eugene (1983), *La perse daujourd Hui Iran mesopotamie*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Zavvār.
- Bin.er, Henry (1991), *Au kurdistan en Mesopotamie et en perse*, translated by Keramatollah Afsar, Tehran: Farhangsarā.
- Bishop, Isabella Lucy Bird (1996), *Jurneys in Persia and Kurdistan*, translated by Mehrab Amiri, Tehran: Sahand.
- Bontemps, Charles Auguste (1354), *The Travelogue of August Bontemps*, translated by Mansoureh Ettehadieh, Tehran: Sepehr.
- Brittlebank, William (2023), *Persia during the Famine*, translated by Seyyedeh Fatemeh Yahseni, Tehran: Šīrāzeh Ketāb Mā.
- Brown, Edward Granville (1972), *Letters from Tabriz*, translated by Hassan Javadi, Tehran: k̄ārazmī.
- Brown, Edward Granville (2002), *A Year amongst the Persians*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran: Māhrīz.
- Brugsch, Heinrich Karl (1988), *Reise Der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persien*, translated by Mohsen Kordbacheh, two volumes, Tehran: Eṭṭelā'āt.
- Brugsch, Heinrich Karl (1995), *Brugsch, Heinrich Karl*, translated by Majid Jalilvand, Tehran: Markaz.
- Burgesss, Charles Henry (2005), *Letters from Iran (1828-1855 AD)*, translated by Hossein Asgharnejad and Masoumeh Jamshidi, Tehran: Farzān Rūz Publishing.
- Campbell, John (2005), *The last two years the diaries of sir John N.R. Campbell, British envoy to the court of persia 1833 - 1834*, translated by Ebrahim Teimuri, two volumes, Tehran: University of Tehran.
- Curzon, George Nathaniel Curzon (1994), *Persia and the Persian question*, two volumes, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Dieulafoy, Jane (1992), *Iran, Chaldea and Susa*, translated by Ali Mohammad Farahvashy, Tehran, University of Tehran.
- Donohoe, Martin Henry (2008), *with the Persian expedition*, translated by Shahla Tahmasebi, Tehran: Qoqnūs.
- Dreyfus, Hubert L (2019), *Michel Foucault, beyond structuralism and hermeneutics*, translated by Hossein Bashiriyeh, Tehran: Ney.
- Drouville, Gaspard (2009), *Voyage en Perse, fait en 1812 ET 1813*, 3rd Ed, translated by Javad Mohii, Tehran: Nik Farjām.
- Dunsterville, Lionel Charles (1983), *The Adventures of Dunsterforce*, translated by Hossein Ansari, with an introduction by Ali Dehbashi, Tehran: Farzān.
- Edmonds, Cecil John (1983), *Lur, Luristan, Notes on Luristan and travles in Luristan and Arabistan*, translated by Eskander Amanollahi Baharvand and Leily Bakhtiar, Tehran: Bābak.
- E'temād ul-Saltāneh, Moḥammad Ḥassan k̄ān (1971), *Rūznāmeḥ-ye k̄āterāt-e Moḥammad Ḥassan k̄ān*, with an introduction by Iraj Afshar, Tehran: Amīr Kabīr.
- Flandin, Eugene Napoleon (1977), *Voyage en perse*, translated by Hossein Noor Sadeghi, Tehran: Ešrāqī.
- Ghasemi Pooya, Eqbal (1998), *New Schools in the Qajar Period: Founders and*

- Pioneers, edited by Hashem Banapoor and Reza Pourjavadi, Tehran: University Press.
- Grothe, Hugo (1980), *Wanderungen in persien*, translated by Majid Jalilvand, Tehran: Markaz.
- Hommond Rice, Clara colliver (2004), *Persian women*, translated by Asadollah Azad, Tehran: Našr-e Ketāb-dār.
- Joubert, P.A. (1999), *Travels to Armenia and Iran*, translated by Mahmoud Hedayat, N.p: Tabān.
- Shinju, Suzuki (2014), *Perushiya kogen rioko-ki*, translated by Hashem Rajabzadeh and Kinji Aura, Tehran: ṭahūrī.
- Korf, Fedor Fedorovich (1993), *The Travelogue of Baron Fedor Korf*, translated by Eskandar Zabihian, Tehran: Fekr-e Ruz.
- Malcolm, Napier (1994), *The Travelogue of Yazd*, translated by Ali Mohammad Tafari, Yazd: Mehr Pādīn.
- Marāgheheī, Zeīn ul-‘Abedīn (1965), *Sīāhat-Nāmeḥ*, Tehran: Peīk-e Iran.
- Moser, Henry (1977), *The Travelogue of Turkestan and Iran*, translated by Ali Motarjem, edited by Mohammad Golban, Tehran: Sahar.
- Mūnes ul-Dawlah (1981), *kāterāt-e Mūnes ul-Dawlah*, edited by Sirus Saadvaundian, Tehran: Zarrīn.
- Oba, Kako (2014), *A Travel oguethe trip to Iran and the transoxiana Travels of Kageaki (Kako) Oba(1910)*, translated by Hesham Rajabzadeh and Kinji Aura, Tehran: ṭahūrī.
- Orsolle, Ernest (1983), *Le Caucase et La perse*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Polak, Jakob Eduard (1989), *Persien*, translated by Keikavous Jahandari, Tehran: kārzmī.
- Rawlinson, Henry Creswicke (1983), *Notes on a March From Zahab to the foot of Zagros, alongThe Mountain of khuzistan, (Susiana) and from Thence ThroughThe Province of Luristan To Kermanshah in The Year 1836*, translated by Eskandar Amanollahi Baharvand, Tehran: Āgah.
- Richards, Frederick Charles (1999), *A Persian Journey*, translated by Mahin Dokht Saba, Tehran: Scientific and Cultural.
- Shiel, Lady Mary (1989), *Glimpeses life and Manners in Persian*, translated by Hossein Aboutorabian, Tehran: Nū.
- Tancoigne, J. M. (2004), *Lettres sur la perse ET la Turquie d' Asia*, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: Chešmeh.
- Watson, Robert Grant (1977), *History of Iran during the Qajar Period*, translated by A. Vahid Mazandarani, Tehran: Sīmorgh.
- Weston, Harold F. and Bird, F. L. (1997), *Modern Persia and its Capital and an account of an ascent of mount Demavand*, translated by Ali Asghar Mazhari Kermani, Tehran: jānān.
- Wills, Charles James (1989), *In the land of the lion and sun, or Modern Persia: being experiences of life in Persia during a residence of fifteen years in various parts of that country from 1866 to 1881*, translated by Gholam Hossein Qaragozlu, N.p: Eqbāl.
- Wishard, John G (1984), *Twenty years in Persia; a narrative of life under the last three shahs*, translated by Ali Pirnia, Tehran: Novīn.
- Wolfensohn (1999), *Persia past and present*, translated by Mirza Hossein Khan Ansari, Tehran: kāvar.
- Yate, Charles Edward (1986), *Khurasan and sistān*, translated by Qodratollah Roshani and Mehrdad Rahbari, Tehran: Yazdān.

Examining the Phenomenon of Violence Against Children in Qajar Iran Based on Johan Galtung's Theory (A Case Study of Foreign Travelogues from the Qajar Era)

Extensive Abstract

Introduction: Violence against children is a deeply rooted phenomenon in the Iranian history. It took various forms during the Qajar period, ranging from murder and exploitation to deprivation of basic needs. Foreign travelogues from the Qajar era serve as valuable sources for examining this issue, as they document different aspects of children's lives, including structural, cultural, and direct violence against them. This study employs a descriptive-analytical approach, along with Johan Galtung's theory of violence (encompassing direct, structural, and cultural violence), to analyze instances and perpetuating factors of violence against children during this period. The central research question is: What forms did violence against children take in the Qajar era, and what factors contributed to its formation and persistence? By examining foreign travelogues and matching them against Galtung's theory, this research seeks to address the existing gaps in the literature.

Method: This study is designed to explore the factors and types of violence against children in the Qajar period, based on Johan Galtung's theory. It adopts a descriptive-analytical approach and was carried out using library-based research methods.

Findings: Children in the Qajar era were silent victims of structural, cultural, and direct violence. Research indicates that they were subjected to various forms of violence, including murder, physical punishment, sale into slavery, forced labor, and deprivation of education. Widespread poverty, an unjust economic system, and political instability exacerbated these conditions. Foreign travel writers who visited Iran during this period documented these harsh realities in detail. Gender discrimination against girls, early marriages, and superstitious beliefs also constituted hidden forms of violence against children. These conditions not only affected the lives and wellbeing of children at the time but also had long-term negative impacts on Iran's social structure.

Discussion and conclusion: Violence against children in the Qajar era was a multidimensional phenomenon, manifesting itself in direct forms (murder, physical punishment), structural forms (poverty, child labor), and cultural forms (gender discrimination, superstitions). These forms of violence stemmed from dysfunctional political structures, unjust economic systems, and discriminatory social norms. Foreign travelogues effectively documented these realities, demonstrating that children were the primary victims of this system. Investigating this issue not only sheds light on a dark chapter of the Iranian history but also provides a deeper understanding of the effects of systematic violence on traditional societies.

Keywords: Violence, Johan Galtung, Children, Foreign travelogues of the Qajar era.

